

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

بخش دوم

آغاز فعالیت در ایران

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

نخستین کوششها
بلوئی مشهد ...

اگر دوران آغاز زندگی حیدر عمواغلی چون بسیاری
از رهبران و کوشندگان انقلاب مشروطیت ایران -
چنانکه آمد - در پرنمای از ابهام و فراموشی پوشیده
شده است، زندگی او در دوران‌های بعد و پس از ورود بایران از روشنائی
بیشتری برخوردار است. مخصوصاً آنکه در این مورد قسمتی از خاطرات
خود حیدر عمواغلی - قهرمان داستان - را در دست داریم.

مجله دنیا که در بخش پیشی به مطالب آن اشاره شد، پس از شرح
فعالیت‌های حیدر عمواغلی در باکو و تشکیل حزب اجتماعیون کسوی
بعضویت کمیته مرکزی آن انتخاب شد، اضافه می‌کند:

«... همکاری با دهقانان و کارگران ایرانی و آشنائی با وضع آنان
حیدرخان را واداشت بر اینکه از راه تشکیل حزب اجتماعیون در ایران،
بوطن و بهموطنان خود خدمت نماید. لذا کار مهندسی برق در مشهد را
پذیرفت و به مشهد رفت. ولی تبلیغات ۱۱ ماهه وی در این شهر که مرکز
روحانیان ایران و فاقد کارخانه و کارگر بود به نتیجه‌ای نرسید. فقط یک
نفر مشهدی را بنام ابراهیم کوزه‌گر با خود همفکر کرد. حیدرخان در
موقع اقامت در مشهد اهالی را علیه نیرالدوله مستبد که حاکم مشهد بود،
حتی آدم هم شقه می‌کرد، شورانید. حاکم بناچار عوض شد، ولی بقول
حیدرخان اجحافات کماکان ادامه داشت. حیدرخان در سال ۱۹۰۴ به تهران
تزیمت نمود و آنجا در کارخانه برق حاج امین‌الضرب استخدام شد. بزودی
حاج امین‌الضرب کارهای سنگفرش کردن میدان‌های شهر و راهها را به

اوسپرد ، از قراری که خود حیدرخان می نویسد همه این کارها به او فرصت و امکان داد که هر روز از صبح تا شام یا توده مردم تماس داشته باشد و وضع سخت کشور و مردم را به آنان توضیح دهد و راه چاره را بنماید.

حیدرخان جسته جسته با انقلابیون و آزادی خواهان نیز آشنا شد...^۱ يك منبع دست چپی دیگر ، مطالبی درباره آغاز زندگی حیدر عمو اغلی آورده است . که اگر چه چندان اختلافی با گفته های امیر خیزی ندارد ، برای اینکه هیچ سخنی را در این زمینه ناگفته نگذاشته باشیم ، به نقل آن می پردازیم :

«... حیدر عمو اغلی در سلساس آذربایجان دیده بدنیا گشود و در قفقاز پرورش یافت . دانشکده مهندسی تغلیس را در رشته برق تمام کرد و هنوز ارتجاع سیاه ناصرالدینشاه بر ایران حکومت می کرد ، که بوطن بازگشت و در کارخانه برق مشهد مشغول کار شد . ارزش نظری و عملی تحصیلات و کلام او باعث شده که پس از يك سال وی را به تصدی کارخانه برق امین - الشرب تهران گماشتند . از همان اوان بیاتنه افکار نو آزادی خواهانه ای که در قفقاز کسب کرده بود ، بنیال تشکیل جمعیت سیاسی افتاد . ولی در اثر آماده نبودن محیط ، چندان موفقیتی نیافت .

مجاهد بزرگ ما از کوشش باز نایستاد ، و مایوس نشد . در اکثر جنبش های آن روزی عملا شرکت جست در جرگه طرفداران تشکیل عدالتخانه که نخستین پایه گذاران مشروطه بودند . با حرارت تمام فعالیت کرد . انجمن آذربایجان را در تهران بنیاد نهاد و هنگامی که نطقه های تجدید دوران استبداد و برقراری يك اختناق شدید در مفسز محمد علیشاه جان می گرفت خود را به صفوف اول مبارزین علیه ستمگری و بیفاد رسانید و با ابتکار و کوشش بی مانندی شایستگی خویش را اثبات کرد...^۲

نکته ای که لازم است در همین جای بدان اشاره کنیم نقش دوگانه حیدر عمو اغلی در رویدادهای آن زمان ایران و فراسوی مرزهای ایران است . وی در عین حال که بخش عظیمی از تلاش های خود را صرف تشکیل

۱ - مجله دنیا - سال ۱۱ - شماره ۹۰ .

۲ - روزنامه شجاعت (پسوی آینه) - شماره ۹ - مرداد ۱۳۳۲ .

حزب و مبارزات انقلابی در ایران ساخته بود، از فعالیت‌های انقلابی سوسیال دمکرات‌ها در باکو و دیگر مناطق شمالی ایران نیز غافل نبود. او هم چنین با کمونیست‌های انقلابی معروف و افراطی، از جمله با شخص لنین تماس داشت و حتی می‌کوشید تا بصورت رابطی بین همه این گروه‌ها - بقول خود - به انقلاب جهانی و تسریع آن کمک کند.

انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ فرصتی بود برای حیدر عموغلی تا خود را در صحنه انقلاب جهانی و بین‌الملل کمونیسم نشان دهد:

«... در ۱۹۰۵ حیدر خان بباکو آمده، در مبارزه‌ی انقلابی شرکت فعال جست و بعد از شکست انقلاب برای ملاقات با ولادیمیر ایلیچ لنین به ژنو عزیمت نمود. پس از ملاقات و دریافت دستور بایران بازگشت.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه اگر چه شکست خورد، ولی نتایج مثبت هم باقی گذاشت. چشم و گوش مردمی را که تا آن وقت فکر نمی‌کردند علیه تزار هم می‌شود قیام کرد، باز نمود و این نتایج از سرخدهای روسیه فراتر رفت و به ایران هم رسید. برادر نگارنده شادروان اسمعیل امیر خیزی آکه یکی از شرکت کنندگان جنبش مشروطیت در آذربایجان است می‌گفت: «آنها که می‌گویند مشروطه را انگلیس‌ها در ایران مطرح کردند، دروغ محض است. فکر مشروطه از قفقاز، از روسیه بایران سرایت کرده. نه تنها فکر سرایت کرد که هرگز حدوسدی نمی‌شناسد و از سدهای آهنین نیز می‌گذرد، بلکه عندهای از انقلابیون روسیه و قفقاز نیز بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ که مقارن با قیام مشروطه طلبان ایران بود، بایران آمدند و با جان و دل به انقلاب ایران کمک کردند. حیدر خان با تفاق سرگسو اورژنیکیزه با انقلابیون و مجاهدین ایرانی همکاری می‌کردند این مسلمانان و گرجیان و ارمنیان قفقاز از جان و دل به آزادی ایران کمک کردند و بطور شایسته مورد احترام مردم و مجاهدین بودند. روزی ستارخان دیرتر از موقع از میدان جنگ برگشت. همه نگران بودند، علت را پرسیدند، او جنازه یک مجاهد گرجی را نشان داد و گفت: اینها که جان خود را برای آزادی ایران فدا میکنند، من نمیتوانم برگردم

وجنازه‌ی وی بدست دشمن بیفتد...»^۱

در مطالب مجله دنیا و بطور کلی آثار و نوشته‌های مربوط به گروه‌های مختلف سیاسی - بخصوص کمونیست‌ها - حوادث، سرگذشت‌ها و ماجراهای تاریخی، عموماً با تعصبات فکری و سیاسی درآمیخته است. البته این دیگر بعهدہ خواننده صاحب نظر است که واقعیات تاریخی را از میان مطالب تبلیغاتی برگزیند و آنگاه به داوری بنشیند. اما خوشبختانه چنانکه گفتیم - در مورد فعالیت‌های حیدر عمواعلی در ایران و ماجراهای نخستین روزهای ورود او، اسناد و مدارک دیگر از جمله خاطرات خود او، اینک پیش روی ماست.

مجله یادگار، پس از شرحی که درباره انگیزه میهن پرستانه و مذهبی انقلابیون ایران نگاشته بود و در بخش گذشته آمد، اضافه می‌کنند: «... مرحوم میرزا ابراهیم خان منشی زاده که یکی دیگر از جمله همین آزادی خواهان صدیق و پر حرارت و از فدائکاران و جانبازان صدر مشروطه است، وقتی در صدد بوده است که تاریخ تفصیلی نهضت مشروطیت و ترجمه احوال مشروطه خواهان بزرگ را گرد آورد و برای این کار اسناد و مدارک و یادداشتهای نفیسی گرد آورده بوده است که قسمت مهمی از آنها بدبختانه از میان رفته، فقط پاره‌ای اوراق متفرق آن باقی است، که به محبت آقای مهندس احمد منشی زاده فرزند آن مرحوم تحت اختیار نگارنده گذاشته شده است. از جمله این اوراق شرحی است که در طی آن حیدرخان عمواعلی تفصیل احوال خود را از بدو ورود بایران تا موقع قتل اتابک (از حدود سال ۱۳۲۰ قمری تا ۲۲ رجب ۱۳۲۵) برای مرحوم منشی زاده تقریر کرده و آنرا آن مرحوم بخط خود نوشته است.

چون این شرح شیرین و جذاب حاوی بسی مطالب تاریخی و دقایق راجع بشروطیت ایران است، ما ابتدا آنرا بعین عبارت با پاره‌ای توضیحات نقل می‌کنیم، بعد بتکمیل احوال مرحوم حیدرخان می‌پردازیم، اینست عین تقریر آن مرحوم:

«در باکو، با چند نفر ایرانی مزبوط بودم. مظفرالدین شاه در سفر اول بفرنگ با میرزا علی اصغر خان اتابک مقتول، يك نفر مهندس مسلمان لازم شده بود که در مشهد مقدس کارخانه چراغ برق را دایر کند. چون در آن زمان بین مسلمانها مهندس چراغ برق بسیار کم بوده لهذا مسلمانهای باکو^۱ مرا معرفی نموده ماشین Otto Deuz^۲ و لوازم چهارصد چراغ را خریداری نموده بسمت خراسان حرکت کردم (اگر چه خرید اشیاء بتوسط حکیم الملک بود، ولی من که بواسطه اتابک معرفی شده بودم این سمت را قبول کردم).

پس از دایر کردن کارخانه مزبور در مشهد که حکومت شاهزاده نیرالدوله^۳ در آنجا بود و بعضی وحشیگریهای خلاف وجدان انسانی مشاهده می نمودم، از آنجائی که از سن دوازده سالگی در روسیه داخل در امور سیاسی بوده و هیچ زمان تحمل بعضی مضرات اقتصادی را نمی توانستم بیاورم چطور می شد که در ایران متحمل پاره های وحشیگری ها شده و ساکت باشم...؟!»^۴

حیدر عموغلی انگیزه اصلی خود را برای گرایش به فعالیت های انقلابی و ضد دولتی شدت عمل دستگاه حکومت و عمال آن نسبت بمردم می داند. اما در عین حال ریشه های اعتقادات پیشین خویش را نیز انکار نمی کند.

این قسمت از خاطرات حیدر عموغلی بخاطر اشاره اش بخصوصیات اخلاقی عوامل دستگاه حکومتی و مغایرت آن با طرز تفکر نیمه اروپائی وی شایان توجه است :

۱ - این همان کارخانه ایست که بباشرت حاجی محمد باقر رضا یوف میلانی به دستور مظفرالدین شاه از روسیه خرید و برای روشن کردن آستانه و بالا خیابان به مشهد آورده شده و در ۱۳۲۰ شروع بکار کرده است.

۲ - توقف مظفرالدین شاه در باکو در سفر اول بفرنگستان حسین مراجهت از ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۱۸ تا ۱۵ آبان ماه طول کشید.

۳ - این گفته در متن فقط به خط روسی نوشته شده.

۴ - ابتدای حکومت حاجی سلطان حسین میرزا نیرالدوله بر خراسان بیستم شوال ۱۳۱۸ قمری است. بعد از فوت محمد تقی میرزا بکنالدوله.

۵ - مجله یادگار - سال پنجم - شماره سوم - ص ۶۱

«... چیزی که اثر فوق العاده در قلب من نموده و بتعجب من می آفرود آن بود که میدیدم حاکم در حین حرکت و عبور از کوچه و بازار عسده کثیری از فراشها و آدمهای مفتخوار تقریباً بعد از چهار صد نفر جلو و عقب خود انداخته و کسانی را که نشسته بودند، بزور آنها را بلند کرده و حکم بتعظیم کردن می نمودند. چون این قسم ترتیبات را مطلقاً ندیده بودم و ضمناً متولی باشی ضریح مطهر نیز از این حرکات معمول میداشت، چون کار من راجع بتولیت بود، لهذا روزی متولی باشی مرا بخانه خود خواسته شروع ببعضی تحقیقات نمود.

بتوسط یک نفر از نوکرهایش که مدتی با من بود وارد اطاقی شدم، جمعی نشسته و خود متولی باشی در بالا در یک طرف بخاری و حاجی وزیر نیز در طرف دیگر بخاری جلوس کرده و یک صندلی در نزدیک آنها بود. من مخصوصاً روی آن صندلی نشستم، ولی سایرین تماماً دو زانو روی زمین جلوس کرده بودند.

متولی باشی از من سؤال کرد: آیا شما می دانید که ادب چیست؟.. جواب دادم: بلی، می دانم ادب چیست. اگر مایل باشید حاضرم که برای شما تشریح کنم.

پرسید: بسیار خوب بگوئید ببینم ادب چیست؟.. جواب دادم: ادب عبارت از آنست که انسان حرکتی را ناشی نشود که مردم او را دیوانه خطاب کنند، آن هم جزء اخلاق محسوب می شود. چنان که دروغ نگفتن و دزدی نکردن و مردم را فریب ندادن تماماً در جزء ادب محسوب است. هر کس که دارای این شرایط چهارگانه باشد او را آدم مؤدب می شود گفت.

گفت: صحیح، ولی رسوم بزرگ و کوچکی درین شاهست یانه؟.. شماها بزرگان احترام باید بکنید یانه؟... گفتم: بلی، احترام بزرگان را ما محفوظ می داریم، اما نه آن بزرگانی که شما خیال می کنید. ما بزرگ کسی را می گوئیم که دارای علم باشد. چون زبان فارسی را خوب نمی دانستیم، لذا تمام صحبتهای ما بتوسط مترجم رد و بدل می شد. از این گونه صحبتهای من بسیار متغیر شد و تغیر او از آنجا معلوم شد که صحبت

مادرعوض اینکه در خصوص کارها تحقیق و تکمیل شود ، بواسطه همان حرکت من که بدون اجازه روی صندلی نشستم تبدیل بیک غرض و هوای نفسانی شد و این را کسرشان خود شمرد . من برخاستم و خدا حافظی کرده بیرون آمدم ، ولی او از فرط اوقات تلخی جواب خدا حافظی مرا نیز نداد . این جواب ندادن او سیاب دلخوشی من شد و حتم کردم که دیگر با او ملاقات نمی کنم . در آن زمان متولی باشی سهام الملك بود که بجای نصیر الملك شیرازی برقرار شده بود .

چون چراغ برق يك چیز تازه در ایران بود ، لهذا اهل خراسان اغلب بتماشای کارخانه آمده ، من بهمین ملاحظه تقریباً با تمام اهل خراسان از وضع و شریف آشنا شدم .

از این تحقیقی که من نسبت بمتولی باشی کردم ، فقط يك مقصود عمده در مد نظر و خیال داشتم و آن عبارت بود از اینکه باهالی خراسان که غاری از تمدن و فهم پاره ای مسائل بودند ، حالی کرده ، بفهمانم که متولی باشی نیز یکی از جنس بشر است و از آسمان نازل نشده . با او هم ممکن است همان رفتار راجری داشت که با سایر طبقات مردم مسجری می دارند . و چون او دارای پول و تمول است یا بواسطه دانن رشوه و برتبیات دیگر صاحب این مقام گشته ، ممکن است که مطلقاً لیاقت آنرا نداشته باشد .

روزی در اول شب کسی به عجله وارد کارخانه شده گفت که جناب آقای متولی باشی برای تماشای کارخانه می آید ، خوب است که چراغ جلوی فرستید . من هیچ اعتنائی بحرف او نکرده ، حتی دایم دروازه کارخانه را نیز بستند . پس از آنکه آمد و بقدر نیم ساعت در پشت در منتظر شد ، بواسطه یکی از اجزاء ورودش را قبول کرده اجازه باز کردن در را دادم . وقتی که وارد کارخانه شد ابدأ اعتنائی باو نکردم . پس از قدری گردش مراجعت نمود . مقصود اصلی من از این تحقیرات همانا بصرافت انداختن و حالی کردن مردم بود که تکلیف و وظیفه شخصیت بشریت را درك نمایند .

در بدو ورود من بشهر خراسان منظره هولناکی مشاهده نمودم، که از آن منظره اهالی خراسان حاکم جدید را تحسین و تمجید کرده می گفتند که این حاکم خوب حاکم سفاکی بوده و خواهد توانست حکومت کند . ولی طبع من و قلب من از این منظره بسیار منزجر و متنفر بود و آن حرکت را بر خلاف وجدان و انسانیت یعنی وحشیگری صرف تصور می نمودم و آن عبارت بود از اینکه شخصی را شقه کرده يك نصفه بدن را بيك طرف دروازه و نصفه دیگر را بيك طرف دیگر آویخته بودند و من این منظره وحشیگری را نمی توانستم از مد نظر خود محو سازم .

پس از مدت خیلی اتفاقی دیگری که از این سفاک بر صه شهود رسید آن بود که با عموم ملاکین متفق شده گندم را انبار و احتکار کرده بر قیمت آن افزودند، بقسمی که نان را مردم بسختی تحصیل کرده بقیمت گراف می خریدند . از این احتکار بر قیمت نان خیلی افزوده شد که فقرا و ضعفا از خریدن آن عاجز بودند ...»^۱

حیدر عموغلی آنگاه توضیح می دهد که چگونه بایره برداری از همین اتفاقات و عدم رضایت عمومی ، مردم را برانگیخته و بلوای معروف شهر مشهد را باعث شده است:

«... نظر پاینگه من با اغلبي از اهالی آشنا شده بودم، همین گرانی نان را دست آویز نموده اهالی را بر علیه حاکم ظالم تحریک و تحریض نموده، آنها را بهیجان آوردم ، که بر عزل حکومت اجماع و قیام نمایند، رفته رفته هیجان غریبی در مردم ظاهر شده دفعتاً از سجام کرده ، عزل حاکم را خواستار شدند. در ضمن هیجان عمومی خراسان، چندین خانه هم تاراج شد که یکی از آنها خانه نایب التولیه بود، که بیست خم شراب از منزلش بیرون آوردند .

نایب التولیه شخصی بود از سر کشیک های حرم مطهر حضرت رضا که سالی چهل هزار تومان از دهات موقوفه حضرتی عایدی داشت و این شخص یکی از پنج نفر سر کشیک ها بود که در نوبت خود می آمد و چراغ های حرم مطهر را روشن می کرد. تعیب السادات از ملاکین عمدتاً خراسان

محبوب می‌شد، که با حاکم همدست شده بود و این ملاحظه مردم بخانه دوست ساله او ریخته تاراج کردند. دو خم از آن شراب را در دم بست دروازه صحن گنارنه بعبابین می‌گفتند که این شرابها از خانه نقیب السادات سرکشیک حرم مطهر بیرون آمده است، که ظاهراً خود را تقدیس می‌نماید. در این قضیه پسر کوچک نقیب نیز مقتول شد و او را در کشیک خانه دفن کردند. ولی خودش در حرم حضرت رضا متحصن شد. اما من برضد این ترتیبات بوده مطلقاً راضی و مایل نبودم که بقدر نرهای اسباب غارت و تاراج پیش بیاید...» بلوای مشهد اولین حادثه مهمی است که حیدر عموغلی در آن دخالت دارد و با چنانکه خود نوشته، حتی این بلوا ساخته و پرداخته دست خود او بوده و اصولاً بتحریک وی انجام شده است.

البته در این باره عقاید دیگری نیز ابراز شده است و آن اینکه مخالفت های داخلی بین اعضاء و عناصر حکومت ایالتی و کوشش برای برانداختن نیرالدوله باعث شد تا مخالفین او از طریق احتکار آرد و گندم، گرانی نان و شوراندن مردم، به مقصود خود نایل آیند.

بهر حال این شورش دو هفته بطول انجامید، شورش که بصورت يك بلوا و آشوب کور و بی هدف درآمده بود. خانه ها و دکا کین یکی پس از دیگری غارت می‌شد و گروه کثیری از مردم برای نجات جان خود از این آشوب به حرم مطهر حضرت رضا (ع) پناه برده و در آنجا متحصن شده بودند.

«... بلوای بی جهت اغلب اهالی مشهد برضد ایالت کبری نیرالدوله بدستور العمل چند نفر اعیان که عداوت سابقه با شاهزاده معظم الیه داشتند و یگرانی نان اقدام نموده بتحریک اهالی پرداختند و چندین زن را بفساد واداشتند، در راه صفر و آن اغتشاش هایه خسارت زیاد بملت و دولت و ایالت شد... بازار آشفته بود و هنگام غریبی روی داد، تا باشار مفسدین اول بخانه و منازل یوسفخان بیگلریگی، بعد بخانه جناب نقیب الاشراف

فایب التولیه سر کشیک ریخته ، اسباب و اموال دقینه آن سیدجلیل را بتاراج بردند و گندم و جو و آلات حدیدییه و خشبیه و مسینه و غیره که از چندین سال ذخیره داشت همه بیخما رفت و مردمان بیرحم درختان گل و گلستان های مرتب را برهم شکسته ، بدتر از این بخرابی اینده و عمارات او جدو جهد داشتند .

در آنوقت والی و الا تبار معظم که طرف شدن یا ملت را بی ثمر دانسته بود ، تلگرافی از فرمانفرمایی استعفاء داده ، پس از چند روز روانه طهران شد ... »^۱

بهر حال ، حیدر عمواغلی که این آشوب را نتیجه مستقیم تحریکات و تبلیغات شخص خودش می داند ، می گوشت تا « بدستور روسیه » باسود جستن از اوضاع آشفته ، یک تشکیلات حزبی در خراسان بوجود آورد ، اعتراف می کند که در این منظور توفیقی بدست نمی آورد ، زیرا مردم هنوز آمادگی لازم برای پذیرش افکار آزادی خواهانه را ندارند :

« ... چون شخص من از ترتیبات حکومتی ایران بطوری که باید مطلع نبوده و نمی دانستم که عموم حکومت های ایران بهمین ترتیب منوال سلوک می نمایند ، لہذا در خیال خود تصور می کردم که پس از عزل این حاکم سفاک ظالم ، حاکم دیگری که می آید از اعمال حکومت سابق متنبه شده ، اقدام بکارهای بدو مردم آزاری و بیقانونی نکرده ، یا خلق خدا بعدالت رفتار خواهد کرد . اما متأسفانه نتیجه بعکس شده ، حاکم دیگری که وارد شد همان کارها را دنبال کرده ، مطلقاً متنبه نگردید . آنوقت من ملتفت شدم که عموم حکومت های ایران قانون نداشته و هر یک از آنها بقوه دفاعیه و استبداد شخصی سلوک کرده ، هر چه بخواهند و خیال کنند ، در حق اهالی و رعایا با کمال سهولت و آسانی می توانند بموقع اجرا بگذارند . بدون اینکه نرس از مجازات قانونی داشته باشند .

این هیجان تقریباً سیزده روز طول کشید ، ازدحام مردم بقدری زیاد شد که در صحن حرکت اگر دن ممکن نبود ، فیرالدوله از حکومت معزول

۱- کتاب « عین الوقایع » - محمد یوسف مروی - حادثات سال ۱۳۲۱ قمری .

ورکن الدوله منصوب گردیده بطرف خراسان حرکت کرد...^۱
«مقصود از این رکن الدوله، شاهزاده علی نقی میرزا، پسر محمدتقی
میرزا رکن الدوله است که در سال ۱۳۱۸ فوت کرده بود. ورود علی نقی
میرزا رکن الدوله به مشهد بعد از عزل نیرالدوله، روز یکشنبه غره
جمادی الاولی از سال ۱۳۲۱ قمری صورت گرفت.»^۲

بلوای مشهد همزمان با روزهایی بود که در تهران
ورود به تهران و فرمان مشروطیت
پس از اعتراض مردم علیه دادن امتیازات مختلف به
بیگانگان، برکناری اتابک و وزارت عین الدوله،
کوششهای مقدماتی انقلاب مشروطه بتدریج شکل میگرفت و مخصوصاً
ماجرای دستگیری طلبه‌ها و حمایت روحانیون و بازاریان و دخالت شادروان
آیت الله بهبهانی برای آزادی طلبه‌های دستگیر شده موجی از آگاهی
و حرکت را در مردم بوجود می‌آورد.

خبر جنبش‌ها و اقدامات کوشندگان تهران و تبریز و سایر نقاط
فعال، طبعاً در سراسر مملکت انعکاس می‌یافت و توجه علاقمندان را
بجانب خود معطوف می‌داشت.

حیدر عموغلی نیز که بنا بر اعتراف خودش در تشکیل حزب سیاسی
در مشهد با ناکامی روبرو شده بود، تصمیم به ترک خراسان گرفت تا در
تهران فعالیت‌های خود را دنبال کند:

«... پس از ورود رکن الدوله تغییرات و تبدیلات تازمائی در اهالی
بروز نکرد و هنوز اسمی از مشروطه در میان نبود. گاهی که من بعضی
صحبتها در این باب با آنها می‌داشتم، آنرا حمل بر یک چیز فوق‌العاده کرده
مطلقاً ملتفت نمی‌شدند که نتیجه آن چه خواهد شد. حتی می‌گفتند که
شخص نمی‌تواند با پادشاه صحبت کند و زبان آدم در هنگام ملاقات با
سلطان می‌گیرد. زیرا ممکن است که فوراً حکم کند سر آدم را ببرند.
در تمام مدت یازده ماه که من در خراسان اقامت داشتم، هر چه
سعی و تلاشی کردم که بلکه بتوانم یک فرقه سیاسی بدستور روسیه تشکیل

بدهم ممکن نشد، چون کله‌های مردم بقدری نارس بود که سعی من در این ایام بی‌نتیجه ماند و مطلقاً معنی کلمات مرا درک نمی‌کردند. در این مدت فقط یک نفر مشهدی ابراهیم نام میلانی را که کارخانه گیلز سازی آورده مشغول ساختن گیلز سیگار بود، با خود هم عقیده یافتم که می‌توانستم با او صحبت فرقه‌ای بمیان آورم.

چون دیدم گوشش من در خراسان بی‌فایده مانده، لذا در ۱۷ رجب ۱۳۲۱ بسمت طهران عازم شدم. پس از دو روز نیشابور رسیدم. حاکم معزول شده شاهزاده نیرالدوله را که اطراف نیشابور املاک شخصی او بود و خود نیشابور هم تیول وی، و حکومتش نیز با خود او بود دیدم که پس از مراجعت از خراسان بکنفر را در آنجا بدار زده بود...^۱

مراجع و مآخذ وابسته به گروه‌های کمونیستی، البته با استناد به خاطرات خود او و پاره‌ای اسناد دیگر، این تلاش حیدر عمواعلی را برای ایجاد اولین نطفه‌های انقلابی و تشکیل حزب در مشهد مورد تأیید قرار می‌دهند.

مثلاً عبدالحسین آگاهی می‌نویسد:

«... یکی از کسانی که در ایجاد سومیال و دعو کراسی در ایران نقش فعالی داشته است، حیدر عمواعلی است که بعدها از بانیان حزب کمونیست ایران گردید... قبل از انقلاب در یازده ماهی که در خراسان می‌زیسته، سعی و تلاش زیادی برای تشکیل یک حزب سیاسی بکار برده است. او هم فکرائی نیز نظیر مشهدی ابراهیم میلانی کارگر گیلز ساز پیدامی‌کند. اما در اوایل کار توفیق زیادی در تشکیل یک حزب سیاسی حاصل نمی‌کند. حیدرخان بعداً با تهران رابطه پیدا می‌کند و بالاخره به تهران می‌آید، او به تشکیل یک «حوزه خصوصی» مرکب از هفت نفر موفق می‌شود که بتدریج بصورت «حوزه عمومی» توسعه می‌یابد و...»^۲

ولی فراموش نکنیم که شادروان کسروی تأکید می‌کند که حیدر عمواعلی هنگام ورود بمشهد بیست سال بیشتر نداشته، اما «... سپس عمو

۱ - مجله یادگار - ص ۶۸

۲ - مجله دنیا - سال سوم - شماره ۲ - ص ۱۹

اغلی از آنجا بتهران آمده در کارخانه برق اینجا بکار می‌پردازد و چون شورش مشروطه پدید می‌آید، یکی از هواداران آن می‌گردد.

ویدینترتیب گرایش حیدر عمواغلی را بامور انقلابی، پس از پیدایش جنبش مشروطه و آغاز تماس او با کوشندگان تهران می‌داند. حیدر عمو اغلی خود درباره ورودش بتهران و شروع فعالیتش در پایتخت چنین نوشته است:

«... پس از آنکه وارد طهران شدم، بعد از چند ماه در ماشینخانه مستخدم شده بدین ملاحظه با جمیع صنعتکاران طهران آشنا شدم. چون مقصود عمده من آشنا شدن بامردم و شناختن آنها بود، لهذا از اداره ماشینخانه استعفا کرده در تجارتخانه روسی حمل و نقل ایران مستخدم شدم و بدین جهت بااغلی از تجار و غیره آشنا گردیدم. پس از یک سال اشتغال در آن اداره، استعفا نموده در اداره چراغ برق حاج حسین آقا امین‌الضرب مستخدم شدم که کارهای الکتریسته عموماً تحت اختیار من و سرکشی بامور آن بعهده من محول بود.

در این سه‌اداره که مستخدم شده بودم، با خیلی اشخاص آشنائی پیدا کرده بعضی از آنها را لایق دیده، پاره‌ای مذاکرات در میان می‌آوردم. فقط چیزی که بآنها می‌گفتم این بود که دولت باید قانونی را دارا باشد که آن قانون را متتبعین ملت بمشورت برای مملکت داری وضع کرده باشند، که سلطان و وزراء و حکام دارای اختیارات و اقتدارات محدود باشند، که هر چه دلخواه آنهاست نتوانند مجری دارند.

در این موقع راهی با بعضی علما پیدا کرده بودم. اهالی طهران بواسطه عکس انداختن مسیونوز رئیس گمرکات در لباس آخوندی، بهانه‌ای بدست آورده تبعید او را می‌خواستند. کم‌کم ماده غلیظ‌تر شده مردم می‌گفتند که ما عدالت و عدالتخانه می‌خواهیم...»^۱

در این زمان که نهضت آزادی می‌رفت تا باوج خود برسد و بصورت فرمان مشروطیت منجر شود، ماجرای مسیونوز که حیدر عمواغلی نیز بدان اشاره کرده است، حرکت مردم را تسریع بیشتری بخشید.

این ماجرا که در تاریخ مشروطه و سایر کتب تاریخی به تفصیل آمده است، یکی از انگیزه‌های اصلی هیجان مردم تهران بود. ولی چون خارج از بحث ماست، مختصراً اشاره می‌کنیم که: مسیونوز بلژیکی با پنج تن از همشهریان خود در اواخر سال ۱۳۲۰ بخدمت دولت ایران درآمد و بریاست گمرک منصوب شد. سال بعد وزیر پست و تلگراف، خزانه‌دار کل، رئیس اداره تذکره و عضو شورای دولتی شد. در همین ایام بود که مردم تهران عکسی از او در لباس آخوندی بدست آوردند. این عکس که نوعی اهانت بروحانیت تلقی شده بود، خشم مردم را برانگیخت تا آنجا که طی قیامی همگانی عزل او را خواستار شدند.

اینک دیگر حیدر عمواغلی باجنیش و حرکت مردم در آمیخته است و با توجه به سوابق ذهنی و روحیه انقلابی در صف مقدم مبارزات مردم قرار می‌گیرد:

«... پس از تفصیلات مسجد جمعه و رفتن بحضرت معصومه قم، اول کسانی که سفارت انگلیس متحصن شدند طلاب مدرسه سپهسالار بودند که هر يك را پنج هزار دینار پول داده سفارت فرستادم. چون مشغول سیم کشی چراغ برق بمسجد سپهسالار بودند و من هم برای سر کشی با آنجا می‌رفتم، لهذا باطلاب صحبت کرده موفق شدم.

پس از آنکه اجتماع زیادی در سفارت انگلیس از هر طبقه مردم جمع شدند، مظفرالدین‌شاه ناچار شد که خواهش ملت را اجابت کند. از طرف ملت چند فقره پیشنهاد شده بود که یکی از آنهاست خطه شروطیت ایران و افتتاح مجلس شورای ملی بود. يك فقره مراجعت علما از قم، فقره دیگر عزل عین‌الدوله صدر اعظم بود. پس از مراجعت علما از قم مظفرالدین‌شاه دستخطی درباب شروطیت داد که بعضی نواقص داشت. اشخاصی که با ما هم عقیده بودند از خارج شدن مردم از سفارتخانه مانع شده آن فرمان را قبول نکردند، تا اینکه شاه مطابق میل و پیشنهاد ملت - یعنی مجتمعی سفارت - فرمان شروطیت را امضاء نمود.

از آنجائی که متحصنین سفارت مطلقاً اطلاعی از وضع شروطیت

نداشته و ترتیب آنرا مسبوق نبودند، فلذا هیئتی از عالمان مملکت همیشه دستورات عملیهای باطنی خودشان را بآنها تلقین می نمودند که من هم جز آن هیئت مشغول کار بودم. می توانم بگویم که اغلب دستورها از خانواده مرحوم صنیع الدوله بیرون می آمد...^۱

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

بخش سوم

کمیته‌های ترور و تخریب

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

در میان رهبران و نامداران نهضت مشروطیت ایران
دو تن از پاره‌ای خصوصیات بسیار شبیه یکدیگرند،
این دو نفر که هر دو از لحاظ قدرت رهبری، کاریزی،
قاطعیت و اعتقاد بشدت عمل، در تاریخ مشروطیت شهرت یافته‌اند،
عبارتند از سردار پیرم خان و حیدرخان عمواغلی. این دو نفر که هر دو
از مهاجرین ماوراء قفقازند، در ویژگی دیگری نیز با یکدیگر شریک و
سهیمند و آن تخصصشان در ساختن بمب و نارنجک و اعتقادشان به ترور و
تخریب و ازبین بردن مخالفان از این طریق است.

بمب ساز و
بمب افروز

در شرح زندگی پیرم خان می‌خوانیم که چگونه وی پس از ورود
به گیلان و ایجاد کوره آجرپزی، در آنجا که تهیه بمب و نارنجک می‌پردازد
و سرانجام نیز با همین سلاحها موفق به فتح ارك دولتی و حرکت نیروهای
آزادی‌خواه بمجانب پایتخت می‌شود.

حیدر عمواغلی نیز بمحض استقرار آزادی و پیروزی مشروطه
خواهان، در حالی که می‌دید دشمنان و عوامل استبداد، از هر سو در کمین
نشسته‌اند و هر روز توطئه تازه‌ای علیه آزادی تدارک می‌بینند، قبل از هر
چیز به تشکیل کمیته‌های مخفی و تهیه بمب و نارنجک دست می‌زنند و ایجاد
ترور و وحشت در میان دشمنان آزادی را آغاز می‌کند.

نکته جالب دیگر از نظر تشابه پیرم خان و حیدر عمواغلی، عنوانی
است که مردم زمان و تاریخ مشروطه باین دوسردار داده است. و چنانکه
می‌دانیم سردار پیرم خان را «پیرم بمب‌انداز» و حیدر عمواغلی را «حیدر خان
بمببست» یا «حیدر خان بمب‌ساز» می‌نامیدند و بدون شك منظور «مشهدی

علی‌فراهانی ملایری « یا بروایتی «ادیب‌الممالک فراهانی» سراینده این بیت :

« چشم مست تو مگر پیرم بمب انداز است
یا ز ترکان صحیح‌النسب قفقاز است »

در مقدمه کتاب سردار پیرم خان نیز آمده است (پس از تاکید روی نام پیرم) از «ترکان صحیح‌النسب قفقاز» جز حیدر عمواغلی و یاران کمیتہ‌چی او، کسی دیگری نمی‌توانسته است باشد. یعنی افراد منحصر بفردی که در زمان خود، برای تشبیه با «آشویگر»ی چشمان یار شهره و نمونه بودند.

و سرانجام بعنوان يك وجه تشابه دیگر از این دوسردار، باید از نظرات یگان نشان درباره رویدادهای مختلف یاد کرد. چنانکه وقتی در دوران استبداد صغیر آزادی سرکوب شده بود و تنها بانك رسای ستارخان از سراسر ایران بگوش می‌رسید، که دیگر آزادگان را بیاری می‌طلبید، صدای پیرم خان سردار، نخستین بانگی بود، که این دعوت را لبیک گفت. چنانکه در صفحات بعد خواهیم دید، در این مورد نیز، حیدر عمواغلی برخلاف سران دیگر جنبش در تهران، که تقریباً پراکنده و بی‌اثر شده بودند، عقیده داشت که باید بهر قیمتی شده ستارخان را یاری داد.

شادروان کسروی نیز، هنگامی که می‌خواهد از کاردانی، شهامت و قدرت رهبری پیرم خان سردار سخن بگوید، او را تنها با دو نفر هم طراز می‌بیند: ستارخان سردار ملی و حیدرخان عمواغلی و جالب اینکه حیدرخان را در تیزبینی و دور اندیشی می‌ستاید، که یکی از ویژگیهای فرماندهان ورهبران نامدار تاریخ است :

«... دلیرانی، یا بهتر گویم، گردانی، که در شورش آزادی خواهی پدید آمدند و بنام گردیدند، از ستارخان و باقرخان و حیدر عمواغلی و مزارسلطان و خود یفرمخان و دیگران، اگر بخواهیم به سنجشی میان آنان پردازیم و برای هر یکی جایگاهی نشان دهیم، باید ستارخان را یکم و این مرد را دوم شمرده و سپس دیگران را بیاوریم. این مرد در دلیری

وجنگ آزموگی بهستارخان تردیک ودر بازچشمی وبلنداندیشی با حیدر خان هم پایه می بود ۱۴۰۰

اگر چه در تهران و بسیاری ایالات دیگر کمیته های شرکت در کمیته ها.. متعددی برای دفاع از آزادی، انتخاب نمایندگان و بطور کلی استقرار کامل مشروطیت تشکیل شده بود، ولی در این میان تعداد کمیته های فعال بسیار اندک بود. حوادث بعدی نشان داد که تنها انجمن های سری و کمیته های مخفی توانستند کاری از پیش ببرند و با اقدامات خود رزمندگان انقلاب را یاری کنند.

حیدر عموغلی در خاطرات خویش به تشکیل این حوزه ها و انجمن ها اشاراتی دارد که در جای خود خواهد آمد. اما در آن زمان، تاهنگامی که نخستین انفجارها و ترورها اتفاق نیافتاده بود، هنوز مردم بر اهمیت کار این کمیته ها واقف نبودند. اقداماتی که به ترور اتابک و سوء قصد به محمدعلی شاه انجامید و تازه در این هنگام بود که مطالب بسیار و اغلب اغراق آمیزی درباره کمیته های سری بر سر زبان ها افتاد.

از آنجا که فعالیت های حیدر عموغلی در تهران قبل از هر چیز به این کمیته ها مربوط می شود، لازم است که در این باره توضیحات بیشتری داده شود.

خوشبختانه در این باره سند منحصر بفرد و منتشر نشده ای در اختیار ماست. این سند بیست و دو صفحه ای تقریرات مرحوم آقا شیخ محسن نجم آبادی درباره حیدر عموغلی و تشکیل کمیته های سری است، که در زمان حیاتش توسط خود او تقریر و باخط آقای عبدالحسین نوائی تحریر شده است.

اگر چه صفحات ۷ و ۸ و ۹ این یادداشت ها افتاده است، ولی همین صفحات موجود نیز نظر ما را تأمین می کند و روشنگر حقایق بسیاری است. اشاره باین نکته نیز لازم به نظر می رسد که چون دنباله یادداشت های مرحوم نجم آبادی در اواسط صفحه شش، به صورت جمله ای ناقص، ناتمام

مانده ، ولی از اول صفحه ده دنباله مطلب با جمله ای کامل شروع شده که سرآغاز مطلب است. با احتمال قریب بدیقین می توان گفت که اصولاً صفحات ۷ و ۸ و ۹ یادداشت ها تقریر و یا لااقل تحریر نشده ، منتها سه صفحه سفید بین صفحات ۶ و ۱۰ گذاشته شده است. تا احتمالاً در فرصتی دیگر نگاشته شود .

تقریرات آقا شیخ محسن نجم آبادی درباره تشکیل کمیته های سری مخصوصاً « کمیته بین الطلوعین » که سحر گاهان تشکیل می شده و بهمین جهت نیز چنین نامی بدان داده اند ، فعالیت های کمیته و بعداً پیوستن حیدر عموغلی باین کمیته بقلم آقای نوائی چنین آغاز می شود :

« دوران کودکی من مصادف بود با آخرین سال های حیات مرحوم شیخ هادی نجم آبادی جد بزرگوارم . اخلاق و رفتار وی راهمه می دانستند و می شناختند . افکار آزادی وی یا وضع روز تطبیق نمی کرده بهمین جهت وی همیشه از حکومت مطلقه اظهار نفرت می کرد در خیال حکومتی بطرز جمهوری رتی بود . این افکار در ماهم اثر کرد و بر روی همین شخصیت با آزادی خواهان و روشن فکران و کسانی که از وضع روز ناراضی بودند آشنا شدم . دامنه آزادی خواهی بتدریج توسعه می یافت ، تا به فکر ایجاد حکومت ملی افتادیم . برای تامین این منظور و پیدا کردن مردم شروع بشب نامه نویسی کردم و از طرف دیگر با هزاران مشکلات موجود مبارزه کرده کتب توقیف شده ملکم و روزنامه معروف او را پراکنده می کردیم و همچنین کتب میرزا آقاخان را .

بالاخره مشروطیت ایران بترتیبی که در کتب نوشته شده استقرار یافت و مردم در انجمن های متعدد و مختلف در طهران اسم نوشتند و برای تحکیم آزادی و حفظ مشروطیت یکدل شدند . یکی از آن انجمن ها انجمن بین الطلوعین بود که سحر گاهان تشکیل می شد و وقتی ختم می شد که هنوز مردم از خانه بیرون نیامده بودند . اعضای این انجمن عبارت بودند از : محمود پهلوی (محمود محمود) ، احمد استوار ، علی قلی خان ف (علاء السلطان) ، میرزا حسین خان ارجمند ، خان شوکت . ولی این نفر اخیر در اواخر شرکت نکرد و حتی ماهانه انجمن را هم نداد . این انجمن

ایجاد قرائن‌خاندای کرد و کتاب و مجله‌ای از هر طرف فراهم آورد و به منظور بیدار کردن مردم در دسترس همه قرار داد. ماهانه انجمن برای هر فرد ۵ تومان برای اثاثه و یک یا دو تومان برای مخارج بود. یکی از دوستان نزدیک من میرزا جهانگیرخان شهید بود. یک روز بمن گفت که جوان ترک تیزی آمده و بسیار آزاده فکر و مطلع است، بایدا و راترویج کنیم. من در لحظه اول تردید کردم، و میرزا جهانگیرخان گفت: شما کتاب «تحقیق در احوال ایران کنونی» را بخوانید، تا بدرجه مطالعه وی پی ببرید. این کتاب را تقی‌زاده در هنگام اقامت در بیروت ۱۳۲۲ نوشته بود و ابتدا در روزنامه حکمت در مصر، سپس بصورت کتاب در تبریز منتشر شد. پس از این اظهارات میل شدید بدیدن سید و معرفی وی در من ایجاد شد. در صورتی که هیچگونه توقعی در بین نبود و صرفاً برای همکاری با وی در راه مشروطیت بود، ورنه من خود از راه گاو‌داری امرار معاش می‌نمودم و اگر شوق به آزادی نبود، هیچگونه احتیاجی به فعالیت‌های غیر از کار خود نداشتم. پس از شروع انجمن‌ها بکار، یک روز آقا شیخ‌مهدی نجم‌آبادی عموی من گفت: شما امروز در انجمنی که در خانه ما منعقد می‌شود حاضر باشید. من دعوت عمو را پذیرفته بدانجا رفتم. اشخاصی که در آنجا بودند، عبارت بودند از، شیخ محمد بروجرندی، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، ظهیرالسلطان پسر ظهیرالدوله، میرزا محمود خان پرورش و آن سید آذربایجانی که بنام تقی‌زاده شهرت فراوان یافته بود. در این مجلس من با تقی‌زاده آشنا شدم.

در این جلسه صحبت از آمدن اتابک بود به ایران. حاج میرزا یحیی بعنوان مخالف صحبت کرد و ظهیرالسلطان که از عمال اتابک بود بعنوان موافقت. اصرار در وجوب آمدن اتابک بود. تقی‌زاده چون وضع مجلس را چنین دید و منظور را حس کرد، چون مخالف جدی امین‌السلطان بود، کمی وقت را بهانه کرد از جلسه خارج شد و مجلس سری بهم خورد. من نیز دیگر در آن جلسه شرکت نکرده طفره رفتم. شیخ محمد و پرورش پرسیدند چرا نیامدید...؟ گفتم: من آمدن اتابک را مضر می‌دانم. بالاخره

مقدماتی جور شد و اتابك پتهران آمد و در صحنه سیاست ، مردفاسد با هوش توانست و كلا را با خود هم آواز کند. و هفتاد هزار تومان نیز بین بعضی از وكلا تقسیم کرد، تا با او در هنگام طرح قرض مجددی از روس هم کاری و موافقت نماید .

این جریانات از نظر آزادی خواهان دور نبود و بهمین جهت از او می ترسیدند که مبدا با این دسیسه ها و تحریکات اساس مشروطه را برافکند و با این وضع جدید مخالفت ورزد . بهمین جهت در جلسه سری دیگری که در منزل مرحوم پرورش تشکیل شد ، اعضای آن انجمن گفتند : باید از اتابك پرسید که آیا با مشروطه موافق هستید یا خیر ... ؟ و برای این منظور دو نفر یعنی من (نجم آبادی) و شیخ محمد پروجر دی انتخاب شدند و هر دو نیز معمم بودیم . من (نجم آبادی) گفتم : قرآنی را که همیشه همراه دارم به اتابك می دهم که پشت آن بنویسد ، تا دیگر نتواند مخالفت کند و اگر مخالفت کرد بر پیمان شکنی و سوء نیت او دلیل بارز باشد. این بحث و پرسش از شخصی مثل اتابك بسیار کردگانه بنظر می آید، ولی در آن روزگار ، ما بکلی بی تجربه بودیم و جز ایمان با آزادی چیزی نمی دانستیم. دو نفر بتوسط ظهیر السلطان ، بنامند بحضور اتابك برسیم. اول شب رفتیم در کوچه میرشکار ، محل بانك ملی فعلی که خانه شهری اتابك بود. اتابك در آن خانه نبود، بلکه به پارک خود رفته بود و سپرده بود که اگر آمدند بمن تلفن کنید. بوی تلفن کردند، وعده کرد که خواهیم آمد. خیلی از شب گذشته بود که اتابك بخانه بازگشت و پس از سلام و تعارف گفت: آقایان که مرا می شناسند و حاجت به معرفی نیست خوب است آقایان هم خود را معرفی کنند. من گفتم : ما از طرف انجمن ماموریم که از شما سؤالی بکنیم که آیا با اساس مشروطیت همراه هستی یا نه ؟ و اگر همراهی دارید پشت این قرآن بنویسید.

اتابك در جواب گفت: من با مشروطه همراهم و قانونی هم برای اصلاح مملکت نوشته بودم که شاه (مظفرالدین شاه) دلتنگ شده مرا تبعید کرد راجع به نوشتن پشت قرآن چون می ترسم که مبدا محمدعلی

شاه شما را فرستاده باشد، از چنین اقدامی خودداری می‌کنم. من برخاسته دست شیخ محمد را گرفته راه افتادم و به اتابك گفتم: «مرحمت زیاد» اتابك صدا کرد: ظویر السلطان ... دوید من و شیخ محمد را بر گردانده گفتم: (آخر اتابك است که صدا می‌کند.) ما را بر گرداند. اتابك: گفتم: شام باهم بخوریم. من از ترس مسموم شدن، از خوردن شام ابا کردم. اتابك که چنین دید دست در کپسه کرد. من گفتم: چه می‌خواهید بکنید...؟ گفتم: حال که شام نمی‌خورید، من می‌خواهم نیازی به آقایان بکنم .. من گفتم: ما از آنان که شما تصور می‌کنید نیستیم. شما خیال می‌کنید همه پولکی هستند؟

فعالیت ما هر روز ادامه داشت. يك روز در یکی از انجمن‌ها که مرحوم میرزا جهانگیر خان و مرحوم میرزا داودخان علی‌آبادی انجمن داشتند، و غرضشان ایجاد تشکیلاتی بود برای قبضه کردن فعالیت تمام انجمن‌ها. میرزا جهانگیر خان بمن گفت: با شما کاری دارم. گفتم: چیست؟ گفتم: يك قفقازی در طهران هست که می‌خواهم شما را با او آشنا کنم، فردا صبح بیایید تا ترد او رویم. صبح حسب الوعدہ رفتم و جهانگیر خان مرا معرفی کرد. طرف جوانی بود بلندبالا و لاغر اندام، بنام «حیدرخان». پس از معرفی، جهانگیر خان به وی گفت: هر کاری دارید می‌توانید بایشان رجوع کنید.

قبل از این وقایع در چند شب پیش خواب دیده بودم که در باغی در هاونی چیزی می‌گوید. کسی پا و گفت که می‌خواهند بمب درست کنند. این خواب بزودی تعبیر شد و حیدرخان که در صند تهیه بمب بود از من طلب همکاری نمود.

کم کم حیدرخان نسبت بمن مطمئن‌تر می‌شد حتی وقتی پرسید که بین کامران میرزا چه وقت از خانه بیرون می‌آید، تا او را در کوچه پست کوچه باخنجر بکشیم. اما من چون این کار را زیاد منطقی نمی‌دیدم، او را منصرف کردم. ارتباط من کماکان با انجمن بین‌الطلوعین برقرار بود. انجمن بین‌الطلوعین، اعضای آن اسداله‌خان ابوالفتح زاده، داودخان

علی آبادی ، سید محمد کمرهئی ، سید عبدالرحیم خلخالی ، سید جلیل اردبیلی ، میرزا سلیمان خان میکده ، حاج میرزا ابراهیم تبریزی ، حکیم الملك ، شیخ غلامحسین (برادران آقای محمد مهدی منصور) مشکوفه الممالک ، حسین آقای پرویز ، میرزا محمد نجات ، تقی زاده ، میرزا قاسم خان صور ، رکن الملك برادر حکیم الملك ومن بودند.

حیدر خان از همه بیشتر فعالیت می کرد. وی از باکو وعده ای تروریست خواست که بپهران آمدند، ولی احتیاطاً کسی را با کسی آشنا نمی کرد و آنان را متفرق و ناشناس نگه می داشت و آنان را بشکل سید و ملا در آورده ، عمامه و قبا و عبا به آنان می پوشانید . من بسیار مورد اطمینان وی بودم و هر روز ناهار با وی می خوردم و پس از صرف ناهار که همراهان او یا برای استراحت ، یا برای کار متفرق می شدند ، در اطاق خصوصی با من صحبت می کرد. يك روز از من پرسید به نظر شما از اتابك و علاءالدوله و کامران میرزا کدام يك واجب القتل تراست ؟... بدیهی است اتابك فعالیتش بیشتر بضرر مردم بود تا آن دو نفر دیگر . زیرا وی سخت مشغول فعالیت بود و افراد مختلف را چه در درون مجلس ، چه از خارج با خود همراه نموده ، یا لاقبل از مخالفین خود جدا می کرد . مثلاً يك روز میرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه را ملیون و ادار کردند که نطق کنند. وی بالای ستونی رفته ، راجع به حقوق ملت صحبت کرد و از جمله گفت که پادشاه انگلیس مشروطه خواه نیست، این ملت انگلیس است که مطالب مشروطه است. فردای آن روز اتابك پستی باماهی سیصد تومان برای میرزا ابراهیم خان ترتیب داد و خطیب مشروطیت هم دیگر نطقی ننمود ...

تقریرات مرحوم آقا شیخ محسن نجم آبادی در اینجا پایان نمی رسد، بلکه می پردازد به ماجرای کشته شدن اتابك ، که در جای خود خواهد آمد. و چون قبل از این حادثه ، حوادث دیگری از طرف کمیته های سری و مخصوصاً بدست شخص حیدر عمواغلی اتفاق افتاده که انعکاسی وسیع داشت ، بشرح آن حوادث می پردازیم :

حضرت عمواعلی با آشنائی که با امور مکانیکی و الکتریسیته داشت خیلی زود با کار بمبسازی نیز آشنا شد و به تشکیل کمیته های ترور و دهشت پرداخت. چون شاید از پیش می دانست که حتی پس از صدور فرمان مشروطیت نیز خطر استبداد از میان نرفته است و اگر این بار عوامل استبداد تسلط یابند، به مراتب خطرناکتر، خون خوارتر و کینه توزتر خواهند بود و بهمین جهت باید با شدت عمل و خشونت با آنان روبرو شد:

«... حیدرخان بمب ساختن را بلد بود، بر فکایش هم یاد داده بود. در چندین جا، در مواقع حساس از این هنر بمب سازی استفاده شد، که تعیین کننده سر نوشت جنگ بود...»^۱

اهمیت کار حیدر عمواعلی بیشتر از آن جهت بود، که اعمال وی کاملاً نازکی داشت و بهمین جهت عکس العمل های بسیار تند و عسوفری ایجاد می کرد:

«... تا آن تاریخ استعمال مواد منفجره دستی مانند بمب و نارنجک در ایران مرسوم نبود. حیدرخان با معلومات کافی که در این زمینه داشت فکر ساختن بمب های دستی و استفاده از آنها، برای از میان برداشتن سران ارتجاع، با بمب در دستگاه آنان افتاد.

نخستین بمبی که او ساخت در منزل علاءالدوله معروف به وزیر مخصوص محمدعلیشاه منفجر شد و در دل مستبدین دلهره ای ایجاد کرد. سپس بدستور و تحت نظارت او نقشه قتل اتابک صدر اعظم مرتجع وقت بوسیله مبارز شهید، عباس آقا تبریزی بمرحله اجرا درآمد...»^۲

با این مقدمات، بار دیگر بخاطرات خود حیدر عمواعلی بازمی گردیم، تا چگونگی فعالیت های او را پس از صدور فرمان مشروطیت و شرح تشکیل کمیته ها و بقول او «حوزه» ها را از زبان خودش بشنویم:

«... زمان انتخاب و کلا رسید. جهد کاملی داشتیم که اشخاص عالم

۱ - مجله دنیا - سخنرانی علی امیرخیزی در جلسه یادبود نودمین سال تولد حیدر عمواعلی - مجله دنیا - سال ۱۱ - شماره ۴ - ص ۹۱
۲ - روزنامه شجاعت (بسوی آینده) - شماره ۹ - ۱۴ مرداد ۱۳۳۲